پیرامون معرفت امام

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸): پیرامون معرفت امام

نویسنده:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸): پیرامون معرفت امام ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
اشاره ----- ۶
پیشگفتار ----- ۱۲
فصل اوّل: امامت عامه ----- ۱۴
اشاره ----- ۱۴
امامت عامّه ----- ۱۶
۱: نیاز جامعه به مرکز و مدیر ----- ۲۰
اشاره ----- ۲۰
شکل مدیریت ----- ۲۱
نظامات دیگر ----- ۲۷
بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی ----- ۳۵
۲: شناخت مفهوم امامت ----- ۵۶
۳: شرایط و اوصاف امام ----- ۶۳
۴: برنامه نصب و تعیین امام ----- ۶۷
۵: وجوب اطاعت امام علیه السلام ----- ۷۱
۶: وجوب معرفت امام ----- ۷۵
۷: راه های شناخت امام ----- ۸۲
فصل دوم: امامت خاصه ----- ۹۲
اشاره ----- ۹۲
امامت خاصّه ----- ۹۴
درباره مرکز ----- ۱۰۲

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸): پیرامون معرفت امام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : پیرامون معرفت امام/لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۸.

شابک : ۱۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۵۲-۹ :

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۷۶۱۵۱

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸)

پیرامون معرفت امام

حضرت آیت اللّه العظمی

آقای حاج شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نام کتاب: پیرامون معرفت امام

مؤلف: آیت اللّه العظمی لطف اللّه صافی گلپایگانی

صفحه آرا: امیرسعیدسعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: پرستش / ۲۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / بهار ۱۳۹۰

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹ ۳۰۲ ۹۷۳ ۹۶۴ ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵۱

قم صندوق پستی: ۶۱۷

ص: ۵

فهرست مطالب

پیشگفتار●●● ۷

فصل اوّل: امامت عامه

امامت عامّه●●● ۱۱

۱: نیاز جامعه به مرکز و مدیر●●● ۱۵

شکل مدیریت●●● ۱۶

نظامات دیگر●●● ۲۲

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی●●● ۳۰

۲: شناخت مفهوم امامت●●● ۵۱

۳: شرایط و اوصاف امام●●● ۵۸

۴: برنامه نصب و تعیین امام●●● ۶۲

۵: وجوب اطاعت امام علیه السلام ●●● ۶۶

۶: وجوب معرفت امام●●● ۷۰

۷: راه های شناخت امام●●● ۷۷

فصل دوم: امامت خاصه

امامت خاصّه●●● ۸۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَالصَّلوهُ وَالسَّلامُ عَلی صاحِبِ لِوآءِ الْحَمْدِ وَالْمَقام الْمَحْمُودِ، أَبِی الْقاسِم مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرِینَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْکَهْفِ الْحَصِینِ وَغِیاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَکِینِ، حُجَّتِکَ وَکَلِمَتِکَ وَنامُوسِکَ الْأَکْبَرِ، الْإِمامِ الْمَهْدِیِّ الْمُنْتَظَرِ. اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَالْفآئِزِینَ بِلِقآئِهِ.

قالَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ، فَلْیَمُتْ إِنْ شآءَ یَهُودِیّا وَإِنْ شآءَ نَصْرانِیّا.(۱)

۱- رساله «المسائل الخمسون» فخر رازی، مسأله ۴۷. این رساله در ضمن کتابی به نام «مجموعه الرسائل» در مصر در ۱۳۲۸ هجری در مطبعه علمی کردستان چاپ شده و این حدیث در صفحه ۴۸۴ این کتاب است.

پیشگفتار

بدون شک معرفت امام زمان و ولیّ عصر و رهبر امّت بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسایل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجّه بوده و بُعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی و موجب تقرّب به خداوند متعال و ترقّی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولیّ امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست(۱)

۱- روایات در این معنی بسیار و متواتر است، از جمله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «لو أنّ رجلًا عمر ما عمر نوح فی قومه ألف سنه إلّا خمسین عاما یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک الموضع (یعنی بین الرکن و المقام) ثمّ لقی اللّه بغیر ولایتنا، لم ینفعه ذلک شیئا؛ اگر شخصی به قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نهصد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شب ها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد». و از جمله حدیثی است که اخطب خوارزم در مناقب و ابن حجر در لسان المیزان و علّامه حلّی رضوان اللّه علیه در منهاج الکرامه، در ششمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مذهب امامیه فرموده است، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «یا علی! اگر بنده ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه اُحد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد». از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالاً از این روایات، اهمّیت امر ولایت در اسلام معلوم می شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت (بحار الانوار جلد ۲۷) مطالعه نماید. اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ابیاتی را از استاد الکل خواجه طوسی علیه الرحمه که مضمون این روایات است یادآور شویم: لو أنّ عبدا أتی بالصالحات غدا وودّ کلّ نبیّ مرسل وولیّ وصام ما صام صوّام بلا ملل وقام ما قام قوّام بلا کسل وحجّ کم حجّه للّه واجبه وطاف بالمبیت طاف غیر منتحل وعاش فی الناس آلافا مؤلّفه عار من الذنب معصوما من الزلل ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعا إلّا بحبّ أمیرالمؤمنین علیّ به تمام این ابیات در روضات الجنات مراجعه شود.

در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجّت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

با توجّه به این اهمّیت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم، به امید آنکه این نوشتار در بعض نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد، مطلب معرفت امام را چنان که بزرگان و علما مطرح فرموده اند، تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می نماییم.

فصل اوّل: امامت عامه

اشاره

امامت عامّه

همان گونه که در باب نبوّت، در بحث نبوّت عامه، پرسش می شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می گوییم، نیازمندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ قو از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این گونه پرسش های عامّ که در باب نبوّت و امامت مطرح می شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش های عام پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش هایی که در مبحث نبوّت عامّه و امامت عامّه است، بر اساس آن بحث نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جلو می آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه مورد پرسش و سؤال قرار می گیرد، چنین است:

۱ نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهبان مصالح عموم.

۲ شناخت و مفهوم امامت.

۳ شرایط و اوصاف امام.

۴ برنامه نصب و تعیین امام.

۵ وجوب اطاعت امام.

۶ وجوب معرفت امام.

۷ راه های شناخت امام.

بـدیهی است که در باب امامت، مسایل بسـیاری مورد سؤال قرار می گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب هـای حجت جوامع حـدیث) و کلمـات و نظرات علمـای بزرگ به همه آن سؤالات پاسـخ داده می شود و علّت اینکه این چند پرسش را به خصوص در اینجا مطرح می کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این پرسش ها است و وقتی به این پرسش ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسـخ به برخی از این پرسـش های هفت گانه از جهت وضوحی که دارنـد و به علّت عدم تعارض با سـیاست اهل ریاست مثل مسأله نیـاز جـامعه به مـدیر و رهبر، و لزوم گزینش امـام و وجوب معرفت و وجوب اطـاعت امـام به بررسـی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش

یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه های شناخت و معرفت امام.

این بحث ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجّه افکار و آرای بزرگ ترین شخصیت های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسایل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی های آنها را برطرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسایل امامت را در کتاب های متعدد بررسی و شناسایی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان گیر می باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.

و نیز علّامه حلّی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است(۱) و در امامت

۱- مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علاّمه حلّی، کلامی لطیف دارد و می گوید: به راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین علیهم السلام در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل سنّت نیز مانند او نمی شناسیم. امام فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب المثل کم نظیر بوده و چنان که گفته اند: گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی رازدار این بدی امّا وقتی علّامه حلّی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیّت که علّامه به دقّت حقایق هر علم را یافته و امّا فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنی مردّد مانده و تشکیک کرده است. علّامه را در فقه باید با سیّد مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیر الدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تتبّع، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگ ترین مرد آن فنّ. پس بی شبهه بزرگ ترین علمای اسلام از سنّی و شیعه است، گرچه در فقه تبرّز داشت، امّا استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امّت اسلام است.

آثـار متعـدد و پرمحتوایش همواره مورد اسـتفاده بوده و هست، در کتـاب "الفین" در مسأله لزوم نصب امام از جانب خـداوند متعال، یک هزار دلیل اقامه کرده است که به حق باید گفت: علاّمه حلّی از معجزات مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوان های هفت گانه ای که به آن اشاره شد، به طور مختصـر بررسی می نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می طلبیم.

۱: نیاز جامعه به مرکز و مدیر

اشاره

بشـر همیشه به این مسأله شـناخت داشـته است که جامعه و حتی عائله چنـد نفری اگر بخواهنـد با داشـتن حقوق متقابل و تبادل دست رنج ها، و همکاری های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

۱ قانون جامع و برنامه های کافی.

۲ مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم گیری و اجرایی مورد اعتماد.

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشـر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضـله وقتی تشـکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحـدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوّه ای را به کار مناسب مأمور می سازد تحت مـدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریـان امور را بر سـیر منطقی و متنـاسب قرار دهـد و بین اعضـا همکـاری ایجاد کنـد، بـدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسـیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هرچه این نقشه بیشتر عملی شود و هرچه مـدیریت از آگـاهی لازم و بیشتر برخوردار باشـد، اغراض صـحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریع به نظام تکوین بیشتر می شود.

شکل مدیریت

ظاهرا در اصل لزوم مـدیریت، اختلاف قابل توجّهی وجود ندارد و تقریبا مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شـکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به چه شـکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می گردد. بدیهی است که در این نقطه حسّاسیت و اهمّیت مسأله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه ها ظاهر می شود و اغراض سیاسـی و جـاه طلبی نیز نقش مهمی را ایفـا می نماینـد و برحسب مبـانی و جهـان بینی هـای مختلف، نظرات مختلف اظهار می شود، که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل ها و صورت هایی که تاکنون عرضه شده یا

در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به طور فشرده و اختصار می گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جوّ می توان سخن گفت:

نخست: در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی های الحاد متحیّر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقّی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدّی که در قرآن آمده است، نیست:

«یَعْلَمُونَ ظاهِرا مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ»؛(۱)

«(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی خبرند».

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتی رسالات آسمانی معتقدند، مسایل دنیا و خصوص این گونه امور را به آن مرتبط نمی دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می دانند. و خلاصه به هیچ گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی باشند.

دوم: در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه و روش ها با جهان بینی اسلامی بررسی می شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی

۱- سوره روم، آیه ۷.

و نقص منزّه می داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی سازد و اسلام را فراگیر همه مسایل زندگی بشر می شناسد، در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنّت و تعالیم اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که عدل قرآن مجیدند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنابراین ما برحسب هریک از این دو جوّ، بررسی را جداگانه آغاز می کنیم و اول شکل مدیریت را در محیط های الحادی و آن محیط های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می دانند، بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می نشینیم.

در این محیط می گوییم: ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیربنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد. می گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیای دیگر هرچه باشند، نمی باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با او است که خالق و آفریننده و روزی دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرّف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمان بری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

با آنان که به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، این سخن را داریم: رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل او است، باید کامل باشد و نمی توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شؤون است، پس با هریک از این دو طرز تفکّر مخالفت داریم:

با تفکّر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحّد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان بینی متضاد است.

و با تفکّر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می شود.

جهان بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خود به خود بطلان این گونه نظام ها که منفک از توحید و حاکمیت خدا است، ظاهر می شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجّه است: این رژیم هایی که تعهّد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر قابل اعتماد نمی باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر

اینکه انتخاباتش چنان که در نظام های دموکراسی دیده می شود در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف گرانه انجام نمی شود و فواحش و روسپی ها و رقّاصه ها و تبلیغات شهوت انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان که سرمایه داران و صاحبان کارخانه ها نیز انتخابات را در اختیار می گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه داران معیّنی است که بر بازرگانی و کارخانه ها و بانک ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است ،این نظام هم در متن و هویتش در حدّی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی پذیرند، تحمیل است. مثلاً هر کسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حقّ تخلّف پذیری برای او اعتبار نمی شود امّا این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلّیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلّیتی که این نظام را صحیح نمی داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می شود، پاسخ ندارند.

در این نظام ها، حقّ مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حقّ بداند و آن را بر اقلّیت تحمیل می کند، هرچند اقلّیت معتقد باشد که مفهوم حقّ ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلّیت در این نظام ها در

تخلّفـاتش از قـانون، مجرم واقعی و متخلّـف حقیقی کـه در عرف اخلاـق و فطرت انسـان محکـوم باشـد، نیست و حـتی به نظر اکـثریت هـم، نمی تـوان فرد متخلـف را چنـان که در نظامـات دینی قابـل نکـوهش است نکـوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یـکٔ امر قراردادی است که اکثریت به ملاـحظه مصالـح خودش، خود را متعهّـد می دانـد که به آن عمـل کنـد و به اقلّیت هم که آن را خلاـف مصـلحت خودش و بلکه اکثریت می دانـد، تحمیـل می کنـد و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حقّ با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می کند.

و اشـکال دیگر کـلّ این نظـام هـایی که بر اسـاس ایـدئولوژی های مثبت و ایمانی(۱) نباشـد، این است که پشـتوانه معنـوی که موجب تعهد نفسی

۱- مبانی عقیـدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سـلبی. و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایـدئولوژی مـادّی. ایـدئولوژی هـای مـادّی سـلبی، همه چیز عین عـالم مادّی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر مادّه و تغییرات و تبادلاتی است که در آن ظاهر می شود. این گونه ایـدئولوژی، جز نفی و سـلب مفهومی نـدارد؛ زیرا جهـان مـاده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می شود، قابل انکار نیست. و وجود عالم مادی در مقابل قائلین به عالم غیب ایـدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یکٔ فرد مادّی این است که هرچه هست همین ماده است و ماوراء آن چیز دیگر نیست، و همین است که مادّی نمی توانـد آن را اثبات کنـد و نمی تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مـادی ثـابت اسـت و کســی را در آن حرفی نیسـت و در نفی و اثبـات آن اختلاـفی نمی باشـد کـه قائـل بـه وجـود آن، آن را ایـدئولوژی خود بدانـد. آنچه مورد اختلاـف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادّی بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را ردّ می کند و به عالم غیب نیز معتقد است. بنابراین اوّلاً: ایدئولوژی مادّی که انکار عـالم غیب باشـد، قابـل اثبـات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشـنهاد کرد. ثانیا: نفی و سـلب چون چیزی نیست، بر فرض اثبـات هم زیربنـا نمی شود، و اگر بگوینـد: زیربنا عقیـده به انحصار وجود به عالم مادّی است، می گوییم: این عقیـده در انسان هیچ گونه تعهدی نمی آورد و برای خود عالم مادّی به این تفسیر احترامی نمی توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

و پیش خود شود، ندارنـد. لـذا می بینیم در همین کشورهـا، با یک کودتای نظامی وضع عوض می شود و هیـچ کس هم نمی گویـد که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مسـتقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتبع باشد، به عکس نظـام های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می کنیـد با اینکه چهارده قرن بر آن گذشـته است و جز در عصـر شـخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و پنج سال حکومت علی علیه السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه السلام استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیـده اسـتوار ماندند و در همین حکومت ها هم در عین اینکه تحت سـلطه زور و دیکتاتوری حکّام جور بودند از نظام امامت پیروی می کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می نمودند.

نظامات دیگر

آنچه گفته شـد، پیرامون نظامـات به اصـطلاح دموکراسـی است که تقریبـا بیشتر نظامـات کنونی جهـان مـدّعی آن هسـتند؛ امّا نظامات دیگر

مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینها است.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حرّیت انسان به گونه بی سابقه ای جریان دارد و عده ای که گاه شماره آنها به ده درصد دیگران نمی رسد، مالک الرقاب و مطلق العنان هستند. و به اسم حزب و ترقّی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلّیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می کنند، در اینجا اقلّیت زورمند و سلطه گر و خون خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه دنیا در بین سلطه جویان این نظام ها، بدترین حالات را می گذراند و دست رنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت های فاسد می شود و هزینه هایی که اگر به مصرف نیازمندی های بشر می رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظام ها و مکتب ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام ها گرایش پیدا

نمی کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی ترین جنایات دست می زنند، نمی خورد.(۱)

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرّض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش

۱- اگر انسان شرافت مندی بخواهد علیه این نظام ها ادّعانامه صادر کند، باید کتاب ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوت ران!! همین امروز (دهم رمضان ۱۴۰۲) رادیو بی بی سی اطّلاع داد که عدّه ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان هایی که به عنوان نامه رسان و شغل های دیگر در ارتباط بوده اند، متهم شده اند. این نمایندگان بزرگ ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می کنند، این جوان ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می نمایند. از این گونه خبرها از غرب و شرق متمدّن و مترقّی بسیار شنیده و می شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست های فرانسه سال ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می کند و از آن زن دو فرزند هم دارد. نظام های کنونی، نظام هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه طلبی و استثمار انسان هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست های روسیه بیشتر است، مرتکب می شوند و همه این جنایات را تجدّد و ترقّی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می شوند.

می کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضدّ اسلامی طرفداری می کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملّی، با دین معارضه ای ندارند و هر دو می توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند. قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست، بازار و خیابان، اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می نمایید و این عین تخطّی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصا با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می کند.

اسلام هرگز اجازه نمی دهد که در کوچک ترین احکام و برنامه هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلالُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَلالٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ، وَحَرامُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَرامٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ».

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملّی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الأمر به صریح قرآن مجید واجب است، در طرز تعیین ولیّ امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان که اخیرا هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنّت، نظر به اینکه نتوانسته اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معیّن قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی خواسته یا مصلحت ندیده اند آن جریان ها را که موجب خانه نشینی امام منصوص گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعا یکی از این شکل ها هم نظام اکثریت می باشد.

و شگفت انگیز این است که بعضی شیعه زاده های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت

دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی موضوع می سازد، نمی توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده اند که هم غرب زده ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می شود که اذعان دارند به اینکه گزینش های متعدّد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعیین های رسمی و اعلام های مکرر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرّفی است و نصب و تعیین نیست. و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقّت است و مقدّمه نظام شورایی است و برای اینکه بچّه های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم های انقلابی سفارش شده در کنفرانس "باندونک" تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرّفی می نماید.(۱)

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنّی و تشیّع است؛ امّا پاسخ به این دو نظر:

۱- منظور انقلاب های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

پاسخ به نظر اوّل: این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم امری به اهمّیت آن کم پیدا می شود خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»(۱) کامل گردیده است.

و چگونه می شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز برحسب آیه «أَطِیعُوا اللّه َ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»(۲) واجب شده باشد. امّا امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد. و ولیّ امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر چنان که قبلًا به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می نماییم کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و امّا پاسخ به نظر دوم: این است که: اوّلاً: اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیم و توحیدی خصوصا اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی اش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیم ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- سوره نساء، آیه ۵۹.

«اللّه ُوَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوآا أَوْلِیآؤُهُمُ الطّاغُوتُ»؛(۱)

«خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر ورزیدند، یارشان شیطان و دیو رهزن است که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی های گمراهی افکنند».

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت ها هم باید از جانب او به اذن و تشریع او باشد.

ثانیا: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«اَللَّهُمَّ بَلی لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قآئِمٍ للّه ِبِحُجَّهٍ».(۲)

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجت و امام نخواهد بود».

ثالثا: آیاتی مثل: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْاءَرْضِ خَلِیفَهً»(۳) و «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْاءَرْضِ»(۴) و «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماما»(۵) صراحت دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی است.

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

۳- سوره بقره، آیه ۳۰.

۴- سوره ص، آیه ۲۶.

۵- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

رابعا: این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمّه علیهم السلام رسیده است، به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد و هرگز به این صورت که: «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می شود، معرّفی است؛ امّا تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرّفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرّفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟

اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنان که گفته شد در شناخت شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است باید به کتاب و سنّت و تعلیمات و راهنمایی های اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآن مجیدند، مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریعی که مورد نیاز بشر باشد، انجام شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام هایی که در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت یافته اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

۱ آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرفی نظام واحدی به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می بینند، نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده اند، شرعی شمرده یا حداقلّ اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرّفی نظام واحد به دو جهت است:

یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنّت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت، نمی توان مستند صحیح و قانع کننده ای پیدا کرد و حتی خود برقرار کنندگان این نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل های مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به گونه ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی کرد، کاملاً این موضوع که اسلام نظام حکومتی ندارد برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری ها

و محرومیت ها و فشارها و زندان ها و شکنجه هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

۲ چنان که می دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی حزبی مرکب از عدّه ای که از عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خصوصا در سال های آخر حیات آن حضرت برای تسلّط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده(۱) را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می کردند، مطلبی را که عنوان نمی کردند، استدلال به سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ارشادات و اعلان های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می دانستند که اگر آن مسایل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن کس را که پیغمبر صلی الله علیه و آله منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلاً ـ نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تبانی ها و سازش های سیاسی،

۱- راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب "السقیفه" علّامه کبیر مرحوم شیخ محمّدرضا مظفر جزاه اللّه عن الاسلام خیر الجزاء مراجعه شود.

سعد بن عباده را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود، کنار زدند(۱) و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش های زیر در این جریان بی جواب ماند:

اوّلاً: چرا این عدّه استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص بنی هاشم و شخصیتی مثل امام علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می یافت، امکان آن که گروهک های سیاسی به مقاصد خود نرسند، افزایش می یافت؟!

ثانیا: چرا بعد از مشورت های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطّلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

ثالثا: تعیین ابوبکر بر خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا براساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا براساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر براساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ یک از این اجماع ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می کردند؟! و حتی تهدید می کردند که بنی هاشم را در خانه حضرت زهرا علیهاالسلام به آتش خواهند سوخت؟!

۱- و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجنّه نسبت دادند.

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند با اینکه جریان معلوم نیست چرا بیعت آن اکثریت که در برابر مسلمین اقلّیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!

به اتّفاق اهل سنّت، حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت. و حتی نقل می کنند: تا زمانی که حضرت زهرا علیهاالسلام زنده بود، احدی از بنی هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند. این موضوع خود دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می شود. و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه علیهاالسلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابی بکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیهاالسلام آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

همان طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان المسلمین، در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

«کانَتْ هذِهِ عَقِیدَهٌ فاطِمَه»؛(۱)

«این عقیده، عقیده فاطمه است».

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تبانی های سیاسی که علیه بنی هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرّر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را دربر نمود و چنان که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به تدریج اعتراضات به شرعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت، جیره خواران سیاست هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلی خَطَأٍ» متشبّث شدند و گفتند: امّت بر خطا اجماع نمی کنند و خلافت ابوبکر به اجماع امّت محقق شد. در صورتی که:

۱- مرحوم استاد آیت اللّه آقای سیّد محمّدتقی خوانساری قدس سره که در قدس و تقوی و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم نظیر بود، نقل می فرمود: در سفر حج بیت اللّه الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالاخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام (باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: کانت هذه عقیده فاطمه. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه برغصب خلافت، عقیده ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا علیهاالسلام است.

اوّلاً: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

ثانیا: به فرض صدور، عدم اجتماع امّت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجماع اعتبار ندارد.

ثالثا: اینکه می گویند: اجماع امّت حجت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریع الهی مشروع است؟!

گمان نمی کنم قائلین به حجّیت اجماع، چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که امّت به وسیله اجماع می توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجماع امّت کاشف از نصّ و تشریع است.

رابعا: این چگونه اجماعی بود که بر حسب روایات عامّه، فاطمه زهرا سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه علیهاالسلام از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی علیه السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می کرد و در خطبه شقشقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می گرفت.

چنان فرض می کنیم که حکومت، به اجماع امّت حکومت یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی ها و این همه پرسش ها پشت سر می گذاریم و با تاریخ پیش می رویم تا به مرض موت ابوبکر می رسیم.

در اینجا تاریخ می گوید: ابوبکر در بیماری اش، در حالی که گاهی از هوش می رفت، در این اندیشه افتاد که امّت را در امر حکومت بعد او خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معیّن کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست بازان، پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت امّت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امّت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند مانع شدند و زبان را به آن بی ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کرد، که خدا در حقّش فرمود:

«وَما یَنطِقُ عَنِ الْهَویآ * إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی».(۱)

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسْبُنا کِتابُ اللّه ِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بیهوش می شد و گاهی به هوش می آمد و طبعا چنین بیماری هذیان می گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجُرُ؟!»

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد.(۲) وقتی به نام شخصی که منصوب می شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آن که به

۱- سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۲- تفصیل و جریان کامل این واقعه را در کتب تاریخ مثل تاریخ ابن اثیر مطالعه نمایید.

هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم تصویب کرد.

و به این صورت یا بگوییم: با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایت عهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق اللّه تحمیل شد و این صورت دومی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می باشد:

۱ اگر حکومت شرعی به اجماع امّت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایت عهدی را تجدید نمود و امّت را از حقّ انتخاب محروم کرد؟!

۲ این تعیین جانشین شرعا چه اعتباری دارد؟!

۳ اگر به گفته اینها: پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معیّن نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تأسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امّت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبّرتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه داد؟!

۴ چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود، ایراد نکرد و «حَسْبُنا كِتابُ اللّه ِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان گویی متهم نساخت؟!

۵ چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود

اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیّت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسایل سیاسی و ریاست، پای بند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ پایه ای اثبات نشد و مردم را با سلطه ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیش آمد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم احترام شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزردند؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حقّ و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام سخت ضعیف شده بود، کسی جرأت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را بی نتیجه می دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت، وا گذاشته شد و این پرده دوم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از "ابولؤلؤ" ضربت خورد، استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلم بود که به طور قطع، اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می شد و این جریان فتنه ساز وصیت عمر، پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد.

حتی سیّد قطب اظهار تأسف می کند به اینکه: از بدبختی مسلمان ها بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند و عثمان روی کار آمد؛ امّا نمی گوید: این بدبختی را چه کسی برای مسلمان ها فراهم کرد؟!

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید، شخصا یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هر کسی که غیر از علی علیه السلام باشد، آماده نمی دید) طرح سومی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار آن چنان معیّن نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.

در اینجا نیز، پرسش های فراوان از جمله پرسش های زیر بی جواب می باشد:

۱ عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!

۲ باز هم سؤال می شود: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسّی نکردند؟!

۳ اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

۴ چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

۵ چرا مثل عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندش عبداللّه بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶ چرا دو سیّد جوانان اهل بهشت، حسنین علیهماالسلام آن عظمت و مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷ جریان امور نشان می دهد که این سیاست مداران جاه طلب، علاوه بر آن که نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقّی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی

آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می کردنـد و تابع نظام جنگل بودنـد و لذا هر کدام در مسأله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه، رویه ای غیر از دیگری داشت؟!

۸ پس از این سؤالات، چرا عبـدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی علیه السـلام یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از "سیره شیخین" را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی علیه السلام که مرد حقّ بود و به تحریف اسلام تن در نمی داد، آن شرط را رد کرد و عثمـان پـذیرفت. و در اینجـا کسـی نگفت: «حَسْبُنا کِتـابُ اللّه » کتاب خـدا ما را بس است و سـیره شـیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام فریبی مزوّرانه نبود که چون می خواست علی علیه السـلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می دانست که علی علیه السـلام هرگز به شـرط متابعت از شـیخین که خلاف «ما أَنْزَلَ اللّه» است، راضی نمی شود. این پیشـنهاد را ضـمیمه کرد و ردّ آن را از جـانب علی علیه السـلام و قبول آن را از جـانب عثمـان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان که همه مسـلمین دیدنـد، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنّت رسول خدا صـلی الله علیه و آله عمل کرد، و نه به سـیره شیخین. خـودش هم می دانست که عبـدالرحمن این شـرط را برای عـوام فریـبی اضـافه کرده وگرنه خـود عبـدالرحمن هم مثل عثمان و عمّال خیانت کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می کردند و اسلام را مسخره می نمودند و با

بیت المال مسلمین و حقوق ضعفای آن چگونه برخورد کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند، به آنها ندادند. و همان طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش بینی می شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام رفتند و آن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می جستند، که فرمود:

«حَتّی لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنانِ وَشُقَّ عِطْفایَ»؛(۱)

«به طوری که از ازدحام ایشان، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد».

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی اطّلاع از معارف و حقایق اسلام، سال ها تسلّط بنی امیه و ظلم و ستم عمّال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او باسابقه تر در اسلام و هم گام و هم کارتر با پیامبر اسلام و شناسنده تر به ارشادات و توجیهات و تعلیمات اسلام نبود، لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می دیدند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

امّا متأسفانه همان ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی علیه السلام گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه طلبان و همان هایی که پول های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان هایی که کینه هایی را با پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند در دل نگاه داشته و در این مدت بسیت و پنج سال با رژیم هایی که مسلط بودند، همکاری داشتند و پیمان هایی که با روی کار آمدن علی علیه السلام امتیازات بی جا و استفاده های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می دیدند و می دانستند که وضع به کلی دگرگون می شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حقّ و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی امیه و کلّیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متّحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانی های داخلی و درگیری با آشوب ها و فتنه ها نمودند.

هرچند در همان مدت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل آرا و آفتاب عالم تاب اسلام که در زیر پرده های جهالت ها و تعصب ها و نفاق های منافقین و جاه پرستی ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ امّا دریغا که در اثر آن دسیسه ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که در اینجا مجال بیانش نیست پس از شهادت

علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه های آن حضرت نبود و به زودی با تسلّط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای حیله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت و دوره ای تاریک و ظلمانی؛ امّا ممتد و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می زدند و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می فرستادند.

کدام باانصاف است که بتواند این نوع حکومت ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرت مند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت های بنی امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافت مند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب الاطاعه بداند؟!

ما متأسفیم که آنان این حکومت ها را در طول تاریخ اسلامی می دانند و امروز هم به کاخ ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیّاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می کنند، اسلام را نشناخته اند و رسالت اسلام را در برانداختن این گونه نظام ها درک نکرده اند.

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرّفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان ها حرکت کرده اند و به جای اینکه معرّف نظام اسلام باشند، توجیه گر نظام هایی که مسلّط می شده و می شوند هستند؛ یعنی اوّل نظام و سلطه

برقرار می شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره خواران باز می گردد و اکنون وضع به جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته با رژیم های مختلف غیر اسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت کار استثمارگر قرار دارند، حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده اند، و کسی نیست بپرسد: پس امّت واحده و حکومت واحده اسلامی کجا است؟ و کدام یک از این حکومت ها شرعی و واجب الاطاعه است؟ و این وضع مسخره ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!

با توجّه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می شود که شکل مدیریت و اداره جامعه بر صورت هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت هایی مثل بنی امیه و بنی عباس و آل عثمان و سلسله های دیگر را توجیه می نمود اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدّیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان که معلوم شد، نظامات کنونی دنیا نیز که بر اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلّد بیگانه آنها را مترقّی می گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شـد که شخصـیت اسـلامی یک جامعه وقتی کامل می شود که در همه چیز راهنمایش اسـلام باشد و اگر جامعه در سـیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسـلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت ها و امور تعاونی و همکاری های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این گونه امور، از دسـتورات اسـلام پیروی نمایند، مادامی که کل جامعه به واسـطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هرچند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنـابر تمام مطالب گذشـته، به این حقیقت می رسـیم: یگانه نظام الهی که بایـد همه در آن نظام باشـند، برحسب قرآن مجیـد و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصّه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَإِقامَ الصَّلاهِ وَإِیتآءَ الزَّکاهِ وَکانُوا لَنا عابِدِینَ»؛(۱)

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هـدایت کننـد، و هر کار نیکو، بخصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

نظام هـای دیگر؛ چه نظام هایی که در گذشـته بوده و چه نظام های کنونی کمونیستی و شـرقی یا سـرمایه داری و غربی هیچ کدام برآورنده خواسته های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی نمایند و با استضعاف و استعلا و اسـتکبار ستیزگی معـارضه ندارنـد، که نمونه آنهـا همـان اسـتکبار ددمنشـانه شـرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفاسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی اعتنـایی به حقوق بشـر، دوران حرمسـراها، دوران خریـد و فروش زن هـا، دوران کشور گشـایی ها و تسـخیر کردن و یـا خراب کردن این شـهر و آن شـهر و قتل عام نمودن، دوران عیّاشـی ها و هرزگی ها و بی رحمی ها، همه و همه در این رژیم ها به صورت نو و به قول خودشان مترقّی، متبلور است.

واقعـا انسـان نمی توانـد توحّش دنیاپرسـتان کنونی که آسایش و امنیت را از بشـر سـلب کرده انـد، و هزارها میلیون دست رنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت تبلور عـدل الهی و حکومت حقّ در جهان است نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر صـلی الله علیـه و آلـه است چنـان که علی علیه السـلام در نهـج البلاـغه، گـوشه ای از آن را شـرح می دهـد، و به همه مسؤولین امـور و صاحبان مقامات اخطار می کند.

نظامات دیگر حتی اگر در صورت و عنوان هم حکومت مردم بر

مردم باشـد، علاوه بر آن که حصول نمی یابـد، اصولاً اطمینـان بخش نیسـتند. جهان بینی مادّی هرگز آسایش بخش نیست و آرامش قلب نمی دهـد؛ بلکـه بـه عکس تزلزل را بیشـتر و بیشـتر می نمایـد و انسـان را در خـوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می نماید غرق می سازد.

نظام امامت بر پایه جهان بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به طور معقول توجیه می کنـد و دیگران را هم ملزم به قبول آن می داند.

این نظام به همه می گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم. و اصولاً حکومت در این نظام هـدف نیست؛ بلکه وسـیله است و تحمّل مسؤولیت بسـیار سـنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسـیله امرار معاش یا اشـغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمـد و ثنا و مـدح و تملّق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلّف شـد، بایـد به تکلیف شـرعی خود عمـل کنـد و امـانتی بس گرانبها است که به دست هر کسـی سپرده شود، بایـد در حفـظ و نگهـداری آن، تمـام قـدرت خود را صـرف نمایـد آنهـا که به مقـام و امـارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می نمایند و از آن برتری می جویند، حتما شایستگی آن مقام را ندارند:

«تِلْکَ الدّارُ الْاءَخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوّا فِی

الْأَرْضِ وَلا فَسادا وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ»؛(۱)

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاصّ پرهیزگاران است».

اینک سخن را در مسأله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می دهیم و در ادامه، بحث امامت عامه را که شامل شناخت شش امر است، به تحلیل و بررسی شناخت امر دوم از آن می پردازیم.

۱- سوره قصص، آیه ۸۳.

۲: شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکان اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کل اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله ای جداگانه و در ضمن رساله های دیگر، براساس آنچه از آیات قرآن مجید و احادیث استفاده می شود، توضیح داده ایم. در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده اند، اکتفا می کنیم.

یکی از تعریفاتی که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام از امامت فرموده اند، این است که: «امامت، ریاست عامّه بر امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر».(۱)

۱- علاّمه حلّی در باب حادی عشر (بحث امامت) می فرماید: «الامامه ریاسه عامه فی امور الدین و الدنیا لشخص من الاشخاص نیابه عن النبی». و فاضل مقداد در «الوامع الالهیه» بحث امامت (ص ۲۵۴) فرموده است: «ریاسه عامه فی الدین و الدنیا لشخص انسانی خلافه عن النبی». البته این دو تعریف خصوصا تعریف دوم ممکن است بنا به مذهب عامّه نیز قابل توجیه باشد که بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبیّ لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود. اگر عامّه (اهل سنّت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدّی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبیّ و نصّ او می باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی باشد، هرچند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفا و لغتا تعریف به اعم نیست.

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به خصوص بنابر دلالت مطابقی و تضمّنی قاصر است؛ امّا به این جهت، به آنچه که مسأله امامت را مسأله ای بحث انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاست مداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

لـذا شـیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر صـلی الله علیه و آله می داننـد، این تعریف را گرچه گویای تمام شؤون ائمه اثنی عشـر علیهم السـلام و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صـحیح شرح داده شده) نمی باشد؛ امّا می پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهم و عمـده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن می سازد.

در اینجـا تمـام مطلب در این است که امـامت و ولاـیت به نصّ و نصب پیغمـبر صـلی الله علیه و آله از جـانب خـدا صورت می پـذیرد و از ولایت مطلقه چنان که روح مـذهب شـیعه است ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزّه خدا را از شـریک بودن در تمـام شؤون الوهیت و ربوبیت کامـل می گردانـد، یا اینکه بـدان نصّ پیغمبر و انشای ولایت از جانب خـدا، مردم می تواننـد خود، صـاحب این ریاست عامّه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کننـد که لازم این حرف اگر شـرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لااقل مداخله در شأنی از شؤون مطلقه الهیه بدون اذن او می باشد و این تعریف با قید «به واسـطه نبیّ» که همان نصّ و نصب نبیّ را می رسانـد، بیان کننده مذهب شـیعه در امامت است، چنان که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاسـت عامه بر امور دین و دنیا» بیان مـذهب دیگران است؛ لـذا در مقام تعریف امامت ائمّه اثنی عشـر علیهم السـلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شـیعه را در جهتی که عمـده اختلاـف بین فریقین به آن منتهی می شود و در کمـال عقیـده به توحیـد دخالت دارد، روشن می نماید و غرض از تعریف هم همین است.

بـا این حـال، نـاگفته نمانـد: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسـیعی که شامل امامت انبیا هم می شود، تعریف کنیم، بایـد قیـد «به واسـطه نبی» به جمله ای که مناسب برای معنی باشد، اصـلاح شود؛ زیرا امام همان طور که امکان دارد غیر پیغمـبر باشـد مثـل ائمّه طـاهرین علیهم السـلام که مقـام پیغمـبری نداشـتند ممکن است پیغمـبر باشـد، چنـان که در قرآن مجید حضـرت ابراهیم و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانـده شـده اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه ای مثل حضـرت خلیل الرحمان علیه السـلام پس از نبوّت و رسـیدن او به مقام خِلّت بوده است، و چنان که در مورد حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید:

«إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۱)

«همانا ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس در بین مردم به حقّ حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصـی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشـته باشد، مثل بعضـی از انبیای بنی اسـرائیل. بنابراین قید "به واسـطه پیغمبر" لزومی نـدارد هرچنـد در مورد امامت غیر انبیا چنان که خواهـم گفت به تنصـیص و معرّفی نبیّ می باشـد و امام نیز تابع شرع نبیّ است و پیغمبری که امام تابع او است، صاحب مقام امامت نیز می باشد.

۱- سوره ص، آیه ۲۶.

امّا معنی "به واسطه نبیّ" این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد؛ بلکه برحسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبیّ مستقلاً از جانب خدا محوّل می باشد، همان طور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشای مستقل دارد و از جانب خدا است، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می شود؛ امّا امامت امام به پیغمبر وحی می شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان که از آیاتی مثل ذیل استفاده می شود:

«بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...»؛(۱)

«آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن...».

و «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...»؛(۲)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم...».

و «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا...»؛(۳)

«همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند می باشند...».

بنابر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلّیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می شود و برحسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان که در تفسیر:

۱- سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- سوره مائده، آیه ۳.

۳- سوره مائده، آیه ۵۵.

«سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»؛(۱)

«سائلی از عذاب قیامت (که حتمی است) پرسید».

روایتی است در کتاب های شیعه و سنّی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللّه ِ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللّه ِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست که آنچه گفتم و انجام دادم به امر خدا بود».

حارث برگشت و می گفت:

«اَللّهُمَّ إِنْ کانَ ما یَقُولُ مُحَمَّدُ حَقّا فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَهً مِنَ السَّمآءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه می گوید حقّ است، بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

۱- سوره معارج، آیه ۱.

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد.(۱)

از مجموع آنچه در تعریف امـامت بیـان شـد، مفهوم امامت به حسب اصـطلاح و به حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شـناخته شـد و دانسـته شد: نقطه مهم و حساسـی که از جهت کبری و صـغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظـار بوده است، همـان مفهوم اصـطلاحی آن است و لـذا بـا شـناخت این مفهوم در مسأله امامت، مهم ترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقّه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می شود، و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسـلامی و امامت و ریاست بر کلّیه امور دین و دنیای مردم به اصطفا و انتصاب خدا است که به وسیله پیغمبر و نصّ او اعلام و ابلاغ می شود و روش های دیگر در مـدیریت و نظام و اداره به شـکل هایی که در بین مسـلمین پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و به شکل های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی باشد.

۱- تفصـیل و متن این معجزه را می توانیـد در کتـاب هـایی مثـل منهاج الکرامه و شواهـد التنزیل و الغـدیر و کتاب های تفسـیر ملاحظه نمایید. (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۳۳).

۳: شرایط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هر کس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه: آن کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

دوم اینکه: مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را با درستی انجام می دهد و خیانت نمی نماید.

سوم اینکه: قوّت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النّاسِ بِهذَا الأَمْرِ أَقْواهُمْ عَلَیْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللّه ِ»؛(۱)

«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».

به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللّه ِ» و یا به تقدیم میم بر لام «أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللّه ِ»، به هر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۲.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می شود، متفاوت بوده و یکسان نمی باشد، مثلاً ـ در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد و اطّلاع و آشنایی متعارف اکتفا می شود، و در امور مهم تر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته های آنها نیز تحقیق می نمایند، مبادا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می برد.

در امری مثل امر امامت که رهبری در کل امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به طور مطلق واجب الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.

همچنین امام که رهبر کلّ و حجت بر کلّ است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خَلقی و خُلقی منزّه باشد.

این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از ره جو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیر افضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«أَفَمَن یَهْدِیآ إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّیآ إِلّآ أَن یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛(۱)

«آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند، سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید».

و همچنین می فرماید:

«وَما یَسْتَوِی الْاَعْمَی وَالْبَصِیرُ... * وَلاَ الظِّلُّ وَلاَ الْحَرُورُ»؛(۲)

«هرگز کور و بینا مساوی نیست... * و آفتاب و سایه یکسان نیست».

«قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»؛(۳)

«بگو (ای پیامبر) آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسانند؟».

و همان طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:

«إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً»

و «إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماما»

و «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»

کاملاً استفاده می شود که:

۱- سوره یونس، آیه ۳۵.

۲- سوره فاطر، آیه ۱۹ و ۲۱.

۳- سوره زمر، آیه ۹.

اوّلاً: از لحاظ اینکه امامت به جعل خدا است، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیا: چون عهد خدا است، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هرچند بالفعل ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف او دور است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حقّ به سر برده باشد.

۴: برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حقّ الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می باشد، و عهد خدا است و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

امّا عقل: پس برای اینکه مسأله امامت از اهمّ مسایل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی فرماید و به خود وا می گذارد، با مفاسد بزرگی که بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤوف و محسن همه دلالت دارند بر اینکه این عنایت از جانب حقّ تعالی انجام شده است و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور

در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان طور که "بعث رسل" و "انزال کتب" برحسب حکمت الهیه واجب است، "نصب امام و تعیین او" نیز لازم است.

از جمله ادلّه این است که برحسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب های کلام ذکر شده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و امّا نقل: از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه استفاده می شود که نصب امام از شؤون الهی می باشد و از جمله آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه ارشاد و تأکید می نمایند، استفاده می شود که: صفت "هادویت" الهی اقتضا دارد که بندگانش را به سوی امام آن الگوی کامل و جلوه اسم "الهادی" و "الولیّ" و "الحاکم" هدایت فرماید.

بدیهی است صفت "هادویت تکوینیه و تشریعیه الهی"، مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ گونه

نقصی فرض نمی شود و در مبدأ فیّاض علی الاطلاق هیچ گونه بخل و امساک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیّاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگانش را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسؤول هدایت های دیگر فرماید، چنان که قبلاً هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علاّمه حلّی قدس سره در کتاب "الفین" هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شؤون الوهیت است، بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیّع و نظام امامت آگاه شوند، مستقیما به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب های دیگر مثل "شافی" سیّد عظیم الشأن مفخر علمای اسلام سیّد مرتضی و به کتاب "تلخیص الشافی" مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده، مباحثه معروفی است که بین هشام بن الحکم(۱) و عمرو بن عبید بصری(۲) واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس

۱- از اصحاب معروف حضرت صادق و حضرت کاظم علیهماالسلام بوده است که وفاتش بر حسب نقل بعضی در سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب های رجال مفصلاً ذکر شده است.
۲- از علمای مشهور اهل سنّت است که به سال ۱۴۴ هجری درگذشته است. شرح حالش را در کتاب های رجال و تراجم مثل «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «الجرح و التعدیل» رازی و «وفیّات الاعیان» ابن خلکان ببینید.

از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از قلب؛ یعنی مرکز تعقّل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبّر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره او است و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد، چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبّری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هر کس به آن حکم می کند، دانست که این منطق، منطق محکم تشیّع و شاگردان مکتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد.(۱)

۱- متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب علل الشرایع، ب ۱۵۲، ص ۱۹۵، ج ۱، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی قدر مانند شیخ مفید رضی الله عنه پیرامون امامت بسیار است. علاقمندان می توانند این احتجاجات را در بحارالانوار و سایر کتاب های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند.

۵: وجوب اطاعت امام علیه السلام

در وجوب اطاعت امام و ولیّ امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعا وجوب آن ثابت است.

امّا از لحاظ عقل: همان طور که عقل "لا مرکزی" را تقبیح می نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیت و عدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسؤول تأمین آنها می داند، اطاعت از مدیر و ولیّ امر را نیز واجب می داند. و الاّ ـ اگر اطاعت آن لازم نباشد، نقض غرض می شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است، حاصل نخواهد شد و همان طور که مدیریت و وجود رهبری، مقدّمه تأمین و تحقّق اموری است که عقل و عقلا به ضرورت آنها حکم می نمایند، اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیه است؛ لذا عقلاً هیچ شکی در وجوب این اطاعت نیست و عقلا کسی را که از اطاعت مدیر و مدبّر صالح سرباز زند و تخلّف نماید، توبیخ و سرزنش می نمایند و عمل او را غیر عقلایی می دانند.

امّا از لحاظ شرع:

اوّلاً: مسلّم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولیّ امر محقّق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح "ما لا یتمّ الواجب إلاّ به" واجب است، هرچند این وجوب عقلی باشد؛ امّا چون ذی المقدّمه شرعی است و شرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شرعی ذی المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود.

و ثانیا: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می باشد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوآا أَطِیعُوا اللّه‌َ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»؛(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه "اطیعوا" نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مطلق واجب است. و لذا از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می شود که مراد از این اولی الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

می باشند، چنان که در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«قَدْ عَرَفْنَا اللّه َوَرَسُولَهُ، فَمَنْ اُولُوا الْاءَمْرِ الَّذِینَ قَرَنَ اللّه ُطاعَتَهُمْ بِطاعَتِکَ»؛

«شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولی الامری که خدای تعالی اطاعتشان را به اطاعت تو قرین کرده است؟»

حضرت در پاسخ فرمود:

«هُمْ خُلَفآئِی وَأَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ بَعْدِی؛ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنِ، ثُمَّ الْحُسَیْنِ، ثُمَّ عَلِیّ بْنِ الْحُسَیْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفِ فِی التَّوْراهِ بِالْباقِرِ وَسَتَدْرِکُهُ یا جابِرُ! فَإِذا لَقَیْتَهُ فَاقْرَأْهُ عَنِّی السَّلامَ»؛(۱)

«ایشان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند؛ اوّل ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمّد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان».

پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام را بیان کرده، سپس از غیبت و مسایل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر خبر داد.

۱- منتخب الاشراف، ج ۱، باب ۸، حدیث ۴.

بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولوا الامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْیِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ».(۱)

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم به طور مطلق و به طور مقرون به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نخواهد بود؛ زیرا امکان معصیت و خطا و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

«لا طاعَهَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخالِقِ»؛(۲)

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

۱- محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۵۰، آداب تلاوه القرآن.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۵۶.

۶: وجوب معرفت امام

بـا توجّه به نقشـی که امـامت در حفظ نظام و کمال بشـر و سـیر او به سوی خـدا و اجرای احکام خـدا دارد، و با توجّه به اینکه اطاعت امر امام شـرعا و عقلاً واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ گونه تردید و شبهه ای نیست؛ زیرا هم مقـدّمه اطـاعت است که واجب است، و بـدون وجوب آن، اطـاعت و نصب امام بیهوده خواهـد شـد، و هم برحسب آنچه در بعضـی روایـات اسـتفاده می شود، بـالخصوص نیز واجب است، و چنان که در نهـج البلاغه آمـده، دخول در بهشت دائر مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنها است:

«وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلا یَدْخُلُ النّارَ إِلاّ مَنْ أَنْکَرَهُمْ وَأَنْکَرُوهُ»؛(۱)

«داخل بهشت نمی شود کسی مگر اینکه آنها (ائمه اطهار علیهم السلام)

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۲.

را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند».

و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله : «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت». و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده، می فرماید: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی».

بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که: معرفت خدا به طور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنان که در حدیث است: از حضرت سیّد الشهدا علیه السلام سؤال شد:

«فَما مَعْرِفَهُ اللّه »؛

«پس چیست معرفت خدا؟»

حضرت فرمود:

«مَعْرِفَهُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمُ الَّذِی یَجِبُ عَلَیْهِمْ طاعَتُهُ»؛(۱)

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان واجب است».

شیخ صدوق رحمه الله در شرح و تفسیر این جمله می فرماید: «اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام

۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲، ب ۱۵، ح ۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجّت ننماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزّوجلّ را نموده است».

و علاّمه مجلسی قدس سره می فرماید: «شاید تفسیر "معرفت خدا" به "معرفت امام" برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه: انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه السلام ».(۱)

و به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کل عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلّیه الهیه و مبتنی بر آن می باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتنای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی شود. این معرفت اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان که در روایت است:

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳. و در ص ۹۳، این بیان را به طور وافی از کراجکی نیز نقل فرموده است.

«لَوْلاَ اللّه ما عُرِفْنا، وَلَوْلا نَحْنُ ما عُرِفَ اللّه »؛(۱)

«اگر دلالت ها و عنایت ها و هدایت های الهی نبود ما شناخته نمی شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد».

یعنی: چنان که حقّ معرفت او است، به اسماء حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی شد.

البته بـدیهی است این معرفت فـوق معرفت فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصـل است و مفهـوم بیـان فـوق آن است که: تمـام آسـمان و زمین و آنچه در آنها است، دلایل وجود حقّ آیات او هسـتند، امام نیز در هر عصـر و زمان، علاوه بر آن که تکوینا از جهات متعدّد آیت و نشانه است؛ بلکه چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«ما للّه ِ عَزَّوَجَلَّ آیَهٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنِّی، وَلا للّه ِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّی»؛(۲)

«برای خداوند عزّوجلّ نشانه و خبری بزرگ تر از من نیست».

تشریعا نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای این گونه احادیث این باشد که چون یکی از

۱- توحید صدوق، طبع جدید، ص ۲۹۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

اسباب کمال معرفت، اطاعت اللّه است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود، عرفانش زیادتر می گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می رسد، چنان که معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می شود، تا حدی که همه دواعی غیر الهی در انسان بی اثر می گردد.

از این جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستور العمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقّق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می کند زبان آن را دارد و می تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین طور هم هست، همه با او مرتبط می شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواهد او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می شنود.

اگر راهنمایی های امامان علیهم السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود، دعا در مرتبه ای بسیار نازل و از درخواست حاجت های مادّی تجاوز نمی کرد و حتی با نیایش ها که با شؤون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت های ائمه علیهم السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به قدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها به قدری

نورانیت می بخشد و افق بینش انسان را وسیع می سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره مند می کند که آفتاب جهان تاب، دید ظاهری او را آن چنان وسیع نمی سازد، و تمام لذایذ مادّی را نمی توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می دهد و او را در بلندترین قلّه های مقام انسانیت می نشاند، در اینجا یادآور می شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می نماییم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان بری او از دستورات خدا ظاهر می شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفه اللّه است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می شود، چنان که عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند شد، بی چون و چرا فرمان پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبیح علی نبینا و آله و علیه السلام که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمّل گفت:

«یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ»؛(۱)

«ای پدر به آنچه مأمور شده ای انجام ده».

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می رسد و انسان از گمراهی های گوناگون مصون می شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام زمان و ولیّ وقت، حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت خدا است ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

۱- سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۷: راه های شناخت امام

به نظر می رسد هر حقیقت و واقعیتی خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد از راه های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هریک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه ها امکان دارد، مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می شود.

در معرفت امام هم از راه هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می شود، سه راه است:

اوّل: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده

و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولی نصّ پیغمبر مثل خبر دادن از آن است. و در دوم فعل الهی به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می دهند، و مترتّب و متفرّع بر آن مطلب، نصّ هر امام بر امامت امام بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که با توجّه به بحث های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص اللّه است و صاحب اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شأنی از شؤون خلق است، کاملاً واضح می شود؛ زیرا تصرّف هرکس در آنچه مربوط به او است و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی شود و کسی در آن حقّ، چون و چرا گفتن نمی تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در "منصوص علیه"؛ کسی که نصّ بر او شده باشد، اختلاف انظار پیش بیاید.

دوم: از راه های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدّعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادعای او است. یا به بیان بعض

بزرگـان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خـدا است؛(۱) زیرا در این مسأله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مسـتقلّا دلیـل بر امـامت است و دیگری اینکه: دلیـل اصـلی، نصب و نصّ پیغمبر یـا امـام سـابق است، و معجزه دلیـل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

«قُلْتُ لِاءَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام : لِاءَیِّ عِلَّهٍ أَعْطَی اللّه ُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِیآئَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطاکُمُ الْمُعْجَزَهَ؟ فَقالَ: لِیَکُونَ دَلِیلًا عَلی صِدْقِ مَنْ أَتی بِهِ، وَالْمُعْجَزَهُ عَلامهٌ للّه ِ لا یُعْطِیها إِلاّ أَنْبِیائَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجَجَهُ لِیُعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصّادِقِ مِنْ کِذْبِ الْکاذِبِ»؛(۲)

«به حضـرت صادق علیه السـلام عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: برای اینکه دلیل باشد بر راسـتگویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی فرمایـد آن را مگر به انبیـا و رسولاـن و حجت هـای خودش تـا به وسـیله آن راستی راست گو از دروغ دروغ گو شـناخته شود».

۱- بعضـی اصـطلاحا معجزه را بر خرق عادتی که از پیغمبر در مقام تحدّی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صـدق مدعی پیغمبری بخواهند، اطلاق می نمایند و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچنـد دلیـل بر نبوّت او شـمرده می شود، "ارهـاص و ارهاصـات" می گوینـد و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السـلام را معجزه اطلاق می نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را "کرامت" می گویند.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲، باب ۱۰۰.

سوم: از راه هـای شـناخت امـام، اخلاـق و کردار و روش و رفتار و وضع زنـدگی و صادرات علمی است، برای آنان که اهلیت تشـخیص را داشـته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسـند، مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متقیان و سـرور اولیا، حضرت علی علیه السلام و خطبه های آن حضـرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حقّ و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضـرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان علیهم السلام این معنی کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنای حدیث شـریفی که از حضـرت صادق علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اِعْرِفُوا اللّه َ بِاللّه ِ وَالرَّسُولَ بِالرِّسالَهِ وَأُولِی الاْءَمْرِ بِالاْءَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالاْءِحْسانِ».(۱)

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به طور اجمال به آنها اشاره می شود:

اوّل اینکه: خدا را بشناسـید به خدایی و صـفات جلال و جمال و شؤون او یعنی او را چنان که هست و به صفات ثبوتیه و سلبیه ای که

۱- کافی، ج ۱، ص ۶۶، باب «انه لا یعرف الاّ به».

دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خدا است و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان او است. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می نمایند و به عدل و احسان عمل می کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می نمایند.

بنابراین احتمال، بر اهل فن و تفطّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می شود.

احتمال دوم این است که: خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن تر و معروف تر از هر چیز است، چنان که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«إِنَّ اللّه َ جَلَّ جَلالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ الْعِبادُ يُعْرَفُونَ بِاللّه »؛(۱)

۱- کافی، ج ۱، ص ۸۶.

«همانا خداوند متعال بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می شوند».

و چنان که در دعای عرفه، حضرت سیّد الشهداء، امام حسین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می دارد:

«أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَکَ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجُ إِلی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ؟!»؛

«آیا چیز دیگر می تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار بر تو برسند؟!».

به نور شمع کسی خورشید تابان کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار به ظاهر گرچه برعکس است این کار

ظهور جمله اشیا به نور است چگونه نور از آنها در ظهور است

اگر برهان لمّی جلوه گر شد نباید بهر انّی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست به جز لفظ انّی و لمّی دیگر چیست(۱)

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمال سوم این است که: خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل و آنچه از آن حاصل می شود، غیر فاعل است؛ امّا چون فاعل فعل و آفریننده آیت او است، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش بشناسیم، به خدا شناخته ایم و به چیز دیگر نشناخته ایم؛ چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوا الامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوا الامر را به چه اوصاف و شؤونی باید شناخت و چگونه باید معرفی تحصیل کرد؟ امّا احتمال دوم و سوم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شؤون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

۱- از گنج دانش مرحوم پدرم آیت اللّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی علیه رحمه اللّه و رضوانه.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعای مقام امامت دلیل بر صدق ادعای او می باشد.

بنابراین، باید توجّه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان که بعضی مثل مرحوم آیت اللّه پدرم فرموده اند، راه سوم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجّه به جوانب و اطراف امور و متفطّن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه بر این، راه سوم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم، برخلاف نصّ و معجزه که به مجرد اینکه محقّق شد، ایمان به صحّت آن واجب می شود.

علاوه بر آن، معجزه دلیل بر صدق مدّعی نبوّت است، چنان که آیات متعددی دلالت دارد، مثل این آیه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ»؛(۱)

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

۱- سوره حدید، آیه ۲۵.

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

«الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِندَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالْاِنجِیلِ»؛(۱)

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است نوشته می یابند».

و مانند:

«وَمُبَشِّرا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛(۲)

«مژده می دهم شما را به پیامبری که بعد از من می آید و اسمش احمد است».

که از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام حکایت فرموده است.

و مانند:

«الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ»؛(۳)

«گروهی که به آنها کتاب دادیم (یهود و نصاری)، محمّد را می شناسند بدان گونه که فرزندان خود را می شناسند».

و امّا در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ امّا راه شناخت می باشد و مانند نصّ و معجزه می توان به آن احتجاج نمود.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲- سوره صف، آیه ۶.

۳- سوره بقره، آیه ۱۴۶.

چون از این راه هم برای افراد خاصّی یقین حاصل می شود، مثل کسانی که معاشرت تام با مدعی نبوّت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند چنان که حضرت خدیجه در مقام استدلال به صحّت و حقّانیت نبوّت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به آن استدلال فرمود و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه علیهاالسلام را که به انتظار روزی بود که شوهر عالی قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می نمود و هر یک کافی بود. با این حال، این استدلال از آن بانوی آگاه دل و روشن بین در ردّ بعض احتمالات نقل شده است و به هر حال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبیّ و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوّت و عدم امامت است.

ص: ۸۷

فصل دوم: امامت خاصه

اشاره

امامت خاصّه

پس از بررسی مسأله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می گویند و به طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصّه مطرح می شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام برحسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولیّ زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می گوییم: فرقه محقّه و طایفه حقّه اثنی عشریه معتقدند که: در این امّت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجه بن الحسن علیهم الصلاه و السلام امام و ولیّ وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که با توجّه به آنچه در بحث امامت عامّه به آن اشاره شد، به تعدادی ادلّه اشاره می کنیم:

۱ با توجّه به اینکه ثابت شـد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خـدا و مقام خلیفه اللهی است و به نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صـلی الله علیه و آله صورت پـذیر است و حتمـا این نصب که با هـدایت الهیه و ربّانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صـفات جمالیه او ارتباط دارد، از سوی خـدا انجام شده است. می گوییم: به اتفاق مسـلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشـر علیهم السـلام) تنصـیص و تعیینی نرسـیده است. و لـذا این دوازده نفر از جـانب خـدا منصـوب می باشـند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشـند، امّت بـدون امام و زمین بـدون حجّت باقی خواهـد ماند و علاوه بر این، قطع فیض و نقض غرض و نقص هـدایت و ربّانیت و رحمـانیت الهی خواهـد بـود و چون این امور همه فاسـد و باطـل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حقّ و ثابت است.

۲ چنـان که در امامت عامّه ثابت شـده است، امام بایـد معصوم باشـد، با توجّه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سوای رسول خدا صـلی الله علیه و آله و حضـرت زهرا علیهاالسـلام ، برای احدی ادّعای مقام عصـمت نشده است و به اتّفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامـداری یافتنـد یا مـدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳ برحسب احادیث ثقلین و احادیث امان و روایات دیگر، هیچ گاه زمین از وجود شخصـی از اهل بیت پیغمبر علیهم السلام که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته،

مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمرده اند، و عدم افتراق از قرآن را در حقّ کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته اند؛ بنابراین این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴ برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنّت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر تنصیص به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام فرمود و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده، تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه اللّه علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص فرمود که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامتشان ثابت است، به امامت معرفی شده اند، و لذا طبعا نصّ بر امامت آن حضرت از نصّ بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نصّ بر امامت حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولیّ اللّه مهدی منتظر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است.(۱)

۱- در این موضوع به کتاب هایی مثل انیس الاعلام و سیف الامه و به نوشته ای از نویسنده به نام «اصالت مهدویت» و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

۵ چنان که گفته شد، یکی از راه های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی شماری از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده و صدور آنها برحسب روایات متواتر قطعی و مسلّم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتاب های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام و خبرهای آن حضرت از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه علیهم السلام در کتاب های اهل سنّت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ گونه تردید نمی باشند و امامت امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب های معتبر می توان احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه علیهم السلام و شخص حضرت مهدی علیه السلام این دوره کاملاً ـ و به طور باورآور و شناخت بخش موجود است، هم به وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه علیهم السلام از آن بزرگواران و حتی از امام زادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات

هریک از ائمه مثل حضرت رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است، تحت مطالعه نماید، برای او شبهه و شکی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

۶ در راه های معرفت امام گفتیم: یکی از راه های معرفت امام برجستگی و فوق العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافاتی که از جهت افراط یا تفریط پیدا می شود را متوجّه می شوند و تشخیص می دهند که صاحب این روش و رفتار انسانی است الهی، و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسان ها در این فضیلت به حدّی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه علیهم السلام و مواضع و مواقفی که بر حسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به خوبی روشن می شود که هریک از آنان تجسّم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کلّ مخلوقات بودند.

در زهد و تقوی و گذشت، پاکی و پاکدامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و از خود گذشتگی و فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویشتن داری و استقامت و پایداری، حبّ فی اللّه و بغض

فی اللّه، حمایت از حقّ و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکّل و تفویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل و هدایت افعالی الهی می باشند.

کتاب های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته اند و نوشته اند، اندکی از بسیار و یکی از بی شمار است.

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها را به خداوند را از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجات هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین دعاهایشان و آنچه از خدا می خواستند و حاجت هایی که از او می طلبیدند، می توان شناخت.

دشمنانشان و سیاست مداران جبار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران و آن همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم نوایی و هم صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می دیدند، نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می نمودند.

راست ترین مدایح و اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق و دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران های فشار و اختناق در مدح

آن بزرگواران سروده اند، هیچ کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین العابدین مبالغه است، حتی بنی امیه، اگرچه او را زندانی کردند؛ امّا نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می توانید به صدها و هزارها کتاب شیعه و اهل سنّت، خصوص کتاب های اهل سنّت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام نوشته اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب کفایه الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السؤل محمّد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمّه ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغازلی شافعی، و تذکره الخواص سبط ابن جوزی، و الاتحاف شبراوی، و روضه الاحباب خواجه محمّد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البیت توفیق ابوعلم، و الصواعق المحرقه و کتاب های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق ازهر نقل کرده است، پایان می دهیم:

«إِنَّ آلَ الْبَیْتِ حازُوا الْفَضآئِلَ کُلَّها عِلْما وَحِلْما وَفَصاحَهً وَذُکآءً وَبَدیهَهً وَجُودا وَشَجاعَهً، فَعُلُومُهُمْ لا تَتَوَقَّفُ عَلی تَکْرارِ دَرْسٍ، وَلا یَزیدُ یَوْمَهُمْ فِیها عَلی ما کانَ بِالْاَمْسِ؛ بَلْ هِیَ مَواهِبُ مِنْ مَوْلاهُمْ، مَنْ أَنْکَرَها وَأَرادَ سَتْرَها، کانَ کَمَنْ أَرادَ سَتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ، فَما سَأَلَهُمْ فِی الْعُلُومِ مُسْتَفِیدٌ وَوَقَفُوا وَلا جَری مَعَهُمْ فِی مِضْمارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلاّ عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَکَمْ عایَنُوا فِی الْجِلادِ وَالْجِدالِ أُمُورا فَتَلَقُّوها بِالصَّبْرِ الْجَمِیلِ وَمَا اسْتَکانُوا وَما ضَعُفُوا، تَقِرُّ الشَّقائِقُ إِذا هَدَرَتْ

شَقآئِقُهُمْ وَتَصْغَى الْاٴَسْماعَ إِذا قالَ قائِلُهُمْ وَنَطَقَ ناطِقُهُمْ سَجایا خَصَّهُمْ بِها خالِقُهُمْ».

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گویی دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید؛ بلکه این علوم موهبت هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی ها و گستاخی ها و حملات و جدال هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش ها و غرّش ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درّفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش ها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند سجایا و خصوصیت هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند نه چنان صورت و سنّی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل ها خارند تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَآخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمِینَ

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹